

بسم الله الرحمن الرحيم

حکم اشتراک در نظام‌های کفری

(ترجمه)



پرسش:

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته!

در خلال بحث‌هایی که پیرامون تحریم اشتراک نمودن مسلمان در نظام حکومت‌های فعلی، که مطابق اسلام حکم نمی‌کنند، داشتیم؛ شخصی گفت که یکی از شیوخ این اشتراک را جایز می‌داند و استدلال بر این می‌کرد که: یوسف علیه السلام مطابق به شریعت پادشاه مصر حکم کرده است، نجاشی چندین سال مطابق کفر حکم کرد؛ در حالی که دانسته می‌شود که وی مسلمان بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم بر وی جنازه‌ای غائبانه خواند، و نیز مصلحت هم یکی از دلایل شرعی است و چنین تقاضاء می‌کند، زیرا مسلمان در حاکمیت خود نسبت به یک سیکولر و بی‌دین زیادت‌ر مصلحت مسلمانان را رعایت می‌کند. پرسش من در مورد صحت این استدلال می‌باشد و این که آیا فعلاً شیوخ دیگری هم به این نظر هستند یا خیر؟

پاسخ:

وعلیکم السلام ورحمت الله وبرکاته!

بلی، تعدادی از شیوخ درباری مثل این نظریات را ارائه می‌کنند؛ ولی این‌ها اقوالی هستند که استدلال به آن‌ها درست نیست، زیرا ادله حکم بما انزل الله صریح و واضح بوده؛ یعنی قطعی الثبوت و قطعی الدلالة است، طوری که میان ائمه و مجتهدین بدون هیچ نوع اختلاف مقبول است. یقیناً حکم بما انزل الله فرض می‌باشد، چنانچه الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿فَأَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ﴾

[مائده: 48]

ترجمه: پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که الله (سبحانه و تعالی) بر تو نازل کرده و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان.

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾

[مائده: 49]

ترجمه: و (به تو ای پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمان می‌دهیم که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که الله (سبحانه و تعالی) بر تو نازل کرده و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، از آنان برحذر باش که (با کذب، حق‌پوشی، خیانت و غرض ورزی) تو را از برخی چیزهایی که الله (سبحانه و تعالی) بر تو نازل کرده است، به دور و منحرف نکنند.

خلاصه این‌که، به این الفاظ و معانی نصوص زیادی وجود دارد. اما حکم به غیر بما انزل الله و رو آوردن به قوانین و شریعت‌های وضعی، طوری است که اگر حکم کننده به آن معتقد باشد، کفر است و اگر حکم کننده به قوانین وضعی معتقد نباشد، تطبیق آن ظلم و فسق محسوب می‌شود، چنانچه الله متعال این مطلب را در قرآن کریم بیان کرده است:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾

[مائده: 44]

ترجمه: و (بدانید که) هرکس به تمام آن چیزی حکم نکند که الله (سبحانه و تعالی) نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد)، او و امثال او بی‌گمان کافر اند.

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

[مائده: 45]

ترجمه: و کسی که بدان چه الله (سبحانه و تعالی) نازل کرده است، حکم نکند (اعم از قصاص و غیره)، او و امثال او از جمله ستم‌گران اند.

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

[مائده: 47]

ترجمه: و کسی که بدانچه الله (سبحانه و تعالی) نازل کرده است، حکم نکند، او و امثال او از جمله فاسقان (متمردین و سرکشان از شریعت الله سبحانه و تعالی) هستند.

اما آنچه علمای سوء درباری به آن استدلال کرده اند، اقامه حجت شده نمی‌تواند. دلایلی که عدم اقامه حجت به آن‌ها را بیان می‌کند، قرارذیل است:

1- استدلال به این که حضرت یوسف علیه السلام در بعضی قضایاء به شریعت ملک مصر (به غیر بمانزل الله) حکم کرده است، یک استدلال بی‌مورد و در غیرمحل اش است. از جهت این که ما به پیروی از شریعتی مأمور شده ایم که آن برای حضرت محمد صلی الله علیه و سلم وحی شده است. یعنی به پیروی از شریعت حضرت یوسف علیه السلام و یا دیگر انبیای گذشته امر نشده ایم، زیرا شریعت قبل از ما برای ما شریعت نیست و آن‌ها با آمدن اسلام منسوخ شده اند، چنانچه الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾

[مائده: 48]

ترجمه: و بر تو (ای پیامبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق و موافق و مصدق کتاب‌های پیشین (آسمانی) و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آن‌ها است؛ پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که الله (سبحانه و تعالی) بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است، روی مگردان؛ (ای مردم!) برای هر مائتی از شما راهی (برای رسیدن به حقاقت) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده ایم!

"مهیمناً" به معنای نسخ کننده است. بنابر این، اسلام شریعت و کتب سابقه را نسخ کرده است. به این ملحوظ، شریعت‌های ماقبل ما، برای ما شریعت نیست. در این مورد بعضی علمای اصول، قاعده‌ای را به شکل دیگری مطرح می‌کنند، یعنی: «شَرْعٌ مَنْ قَبْلَنَا شَرِعَ لَنَا مَا لَمْ يُنْسَخْ» ترجمه: شریعت قبل از ما برای ما در صورتی شریعت است که منسوخ نشده باشد. این قاعده موضوع را چنین محدود می‌سازد که استدلال به شرایع سابقه صرفاً به آن احکامی است که آن‌ها توسط شریعت ما منسوخ نشده باشد. اما احکامی که شریعت ما در مورد آن حکم صادر نموده و آن را نسخ کرده باشد، پس گرفتن و عمل کردن به آن برای ما جواز ندارد، بلکه از ما چیزی مطالبه شده که در شریعت ما آمده است. حکم کردن به آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است، در اسلام صریح می‌باشد و همه احکام صریح اسلام ناسخ آن عده احکام شریعت‌های سابقه است که مخالف احکام صریح اسلام باشند.

بنابر این، همه علمای معتبر اصول، چه کسانی که معترف به قاعده ذکر شده اولی اند که «شَرْعٌ مَنْ قَبْلَنَا لَيْسَ شَرْعاً لَنَا» یعنی شریعت قبل از ما برای ما شریعت نیست. یا آن‌هایی که به قاعده دومی قائل اند که: «شَرْعٌ مَنْ قَبْلَنَا شَرِعَ لَنَا مَا لَمْ يُنْسَخْ» یعنی شریعت قبل از

ما برای ما در صورتی شریعت است که منسوخ نشده باشد. بناءً هردو قاعده می‌رساند که حکم بما انزل الله واجب می‌باشد؛ زیرا منصوص علیه در اسلام به شکل صریح و واضح قطعی الثبوت و قطعی الدلاله بوده و ناسخ همه شرایع سابقه است که مخالف حکم منصوصی اسلام باشد.

بالفرض اگر حضرت یوسف علیه السلام در بعضی از قضایاء موافق شرع ملک مصر حکم کرده باشد، با در نظر داشت این که حضرت یوسف علیه السلام نبی و معصوم است، ممکن نیست به غیر از آنچه که الله متعال برایش وحی کرده باشد، حکم کند. حتی از متن گفت‌وگوش واضح می‌شود که بارفقاییش در زندان می‌گفت: حکم از آن الله سبحانه و تعالی است. چنانچه در سوره یوسف فرموده است:

﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرَأَيْتَ إِنْ بَدَأْتُكَ مَاءً الْوَاحِدَ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

[یوسف: 39-40]

ترجمه: ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده و گوناگون بهتراند یا الله یگانه چیره (بر همه چیز و کس)؟ این معبودهائی که غیر از الله (سبحانه و تعالی) را می‌پرستید، چیزی جز اسم‌هائی (بی‌مسمی) نیست که شما و پدران تان آن‌ها را خدا نامیده اید. الله (سبحانه و تعالی) حجت و برهانی برای (خدا نامیدن) آن‌ها نازل نکرده است. فرمانروائی از آن الله (سبحانه و تعالی) است و بس. الله (سبحانه و تعالی) دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابت؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

پس حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾، یعنی حاکمیت فقط از آن رب العلمین است و بس؛ ذاتی که مسلمان فقط او را می‌پرستد و نظام زندگی و شریعت را تنها از وی می‌گیرد، و رب حقیقی جز وی را نمی‌پذیرد.

بناءً هرگز سخن و عمل حضرت یوسف علیه السلام مخالف همدیگر نبوده و دیده می‌شود که مردم را به پذیرش حاکمیت الله سبحانه و تعالی دعوت می‌کند. پس در کجا و چگونه وی حکم به کفر کرده است؟ بدون شک این سخن نوعی طعن به عصمت نبی از انبیاء الله سبحانه و تعالی و افتراء بر وی می‌باشد. این یک امر بسیار بزرگ و نوعی جسارت است؛ زیرا حضرت یوسف علیه السلام هرگز حکم به کفر نکرده است، بلکه حکم به آنچه نموده است که الله متعال نازل کرده است؛ در حالی که صادق و مخلص به الله متعال بود.

چنانچه بیان نمودیم، بالفرض اگر الله سبحانه و تعالی به حضرت یوسف علیه السلام اجازه هم کرده باشد که در بعضی قضایاء به قوانین ملک مصر هم حکم کند، با آن هم اسلام شرایع سابقه را منسوخ کرده و بعد از رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم برما واجب ساخته است تا حکم به اسلام نمائیم؛ نه به غیر آن.

2- اما استدلال به موقف نجاشی هم چنان در غیرمحل و بی‌جا است، زیرا اگر کسی در موضوع دقیق شود، درمی‌یابد که نجاشی قبل از اسلام‌اش پادشاه بوده است و سِری اسلام آورده بود؛ به وقت بسیار کوتاهی بعد از اسلام آوردنش وفات نمود و هرگز قادر به تطبیق اسلام نشده و جرئت به اعلان اسلام‌اش هم نکرده؛ زیرا قومش کافر بودند. این بر حالت کسی که مسلمان بودنش نزد مردم معروف باشد، مطابقت نمی‌کند. برای وضاحت این بحث، به تفصیل آن علاوه می‌کنیم:

الف- کلمه نجاشی اسم شخص حاکم حبشه نبود، بلکه لقبی برای هر حاکم حبشه بود و هر حاکم خود را نجاشی مسمی می‌کرد. چنانچه حکام فارس را کسری و حکام روم را قیصر مسمی می‌کردند؛ ولی نجاشی که اسلام آورد و رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز بر وی اداء نمود، هرگز بر اسلام‌اش سال‌ها نگذشته بود، قسمی که در پرسش مطرح است؛ بلکه یک زمانه بسیار اندک بوده که از چند روز یا یک ماه یا دو ماه تجاوز نمی‌کند. پس او نجاشی‌ای نیست که مسلمانان از مکه بسوی وی هجرت نمودند، او نجاشی‌ای نیست که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از صلح حدیبیه زمانی که فرستاده‌گان را بسوی حکام فرستاد، عمرو بن امیه الضمری رضی الله عنه را بسوی فرستاد، بلکه او نجاشی‌ای دیگری است که متولی حکم بعد از نجاشی شد و رسول صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ای را بسوی او همراه دیگری از حکام فرستاد.

در بخاری و مسلم در این رابطه روایاتی موجود است و برای بعضی‌ها التباسی ایجاد شده است که گویا نجاشی‌ای که ایمان آورده است، همان نجاشی است که مسلمانان از مکه بسوی او هجرت کرده اند، یا این‌که او نجاشی‌ای است که پیامبر صلی الله علیه وسلم عمرو بن امیه الضمری رضی الله عنه را بعد از صلح حدیبیه بسوی وی فرستاد. روایاتی که در این رابطه باهم تعارض دارند، آنچه است که در بخاری و مسلم وارد شده است. اما دلائلی بر آنچه که ما در این جا ذکر کردیم، به بعضی آن‌ها اشاره می‌کنیم:

مسلم از قتاده و او از حضرت انس رضی الله عنهما روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه وسلم به کسری، قیصر، نجاشی و به هر پادشاه ظالم نامه‌ای نوشت و بسوی دین اسلام دعوت‌شان داد، و این همان نجاشی نیست که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر وی نماز جنازه خوانده است. هم‌چنان ترمذی به سند حسن و صحیح از قتاده و او از حضرت انس رضی الله عنهما روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از رحلت‌اش نامه‌ای به سوی کسری، قیصر، نجاشی و بسوی هر مستبد و طغیانگر، فرستاد و ایشان را بسوی دین الله متعال دعوت داد. در این حدیث نجاشی کسی نیست که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر وی جنازه خوانده است. بدین اساس، حدیث مسلم و ترمذی نص واضح در مورد این است: نجاشی‌ای که اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه وسلم جنازه بروی خواند، آن نجاشی نیست که پیامبر صلی الله علیه وسلم قاصدان و نامه‌ها را بسوی او و دیگر حکام فرستاده است.

ب- رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از بازگشت‌اش از حدیبیه یعنی بعد از ذی القعدة سال ششم هجری، نامه‌ها و قاصدان را به سوی حکام فرستاد. این نجاشی-که اسلام آورد- آن نجاشی نیست که پیامبر صلی الله علیه وسلم در جمع دیگر حکام قاصدان و نامه‌ها را بسوی‌شان فرستاد، بلکه وی نجاشی‌ای است که بعد از وی بوده و متولی حکم در دوره‌های سال هفتم هجری بوده است.

ج- در احادیث "الصلوة علی النجاشی" آمده است که حضرت ابوهریره رضی الله عنه همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم در جنازه نجاشی، که اسلام آورده بود، حضور داشتند و مشهور است که حضرت ابوهریره رضی الله عنه بعد از آن‌که اسلام آورده، در جمع گروهی از دَوسِی‌ها که تقریباً هفتاد یا هشتاد نفر بودند، به سوی مدینه رهسپار شدند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خیبر بود و به سوی وی صلی الله علیه وسلم روان بودند، در آن‌جا با وی صلی الله علیه وسلم ملاقات کردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم از غنایم خیبر برای شان تقسیم کرد. غزوه خیبر در سال هفتم هجری بود، بدین معنی: نجاشی‌ای که اسلام آورده بود، هم در حوالی سال هفتم هجری حاکم حبشه بود و در سال هفتم وفات نمود، یعنی چند روز یا ماه‌های اندکی نماند.

د- مردم حبشه در آن وقت کافر و به دین نصرانیت بودند، حاکم ایشان نجاشی به طور سری، بدون آن که مردم اش بفهمند، اسلام آورده بود؛ حتی بدون آن که احدی از وی بداند، چنانچه از احادیث نماز جنازه نجاشی فهمیده می شود که رسول صلی الله علیه وسلم نیز از وفات نجاشی به واسطه وحی آگاه شده بود و احادیث نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه وسلم بر نجاشی نیز همین مفهوم را می رساند.

در صحیح البخاری از حضرت ابوهیره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر مرگ نجاشی را در همان روز وفاتش اعلام کرد؛ سپس به مُصلی (جای خواندن نماز) رفت و مردم را به صف کشید، چهار تکبیر گفت و بر نجاشی نماز جنازه خواند. در روایت دیگری چنین آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر مرگ نجاشی شاه حبشه را در همان روز وفاتش اعلام کرد و فرمود: برای برادران مغفرت بخواهید.»

و نیز در صحیح البخاری از حضرت جابر بن عبدالله رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «امروز يك شخص صالح و مؤمن در حبشه فوت کرده است، بیاید بر او نماز بخوانید. ما همه صف تشکیل دادیم، پیامبر صلی الله علیه وسلم بر او نماز خواند؛ در حالی که ما در چند صف پشت سر پیامبر صلی الله علیه وسلم ایستاده بودیم.» ابوزبیر از جابر رضی الله عنهما روایت نموده که گفت: «من در صف دوم بودم.» در روایت دیگری از حضرت جابر آمده است: «زمانی که نجاشی وفات نمود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: امروز مرد صالحی فوت نموده است؛ پس برخیزید و برای برادران نماز اداء کنید.»

بنابر این، مفهوم کلمات وارد شده در این احادیث؛ مثل: "خبر مرگ نجاشی را در همان روز وفاتش اعلام کرد"، "رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر مرگ نجاشی شاه حبشه را در همان روز وفاتش اعلام کرد"، "برای برادران مغفرت بخواهید" و "امروز مرد صالحی فوت نموده است"، پس اعلان خبر موت در روزی که فوت نموده است؛ در حالی که نجاشی در حبشه و رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه بود، واضح است که این اطلاع به واسطه وحی است. هم چنین سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم بر این که: "به برادران دعای مغفرت کنید" و "امروز يك شخص صالح فوت نموده است" دلالت بر این دارد که اصحاب رضی الله عنهم از موت وی خبر نداشتند.

ه- بنابر این، واقعیت نجاشی با جامعه امروزی مطابقت ندارد، زیرا وی سری اسلام آورده بود و قوم اش کافر بودند، بعد از وقت بسیار اندک پس از ایمانش وفات نموده، هیچ کس از اسلام اش جز رسول صلی الله علیه وسلم به واسطه وحی آگاه نشد. پس این حالت با اشتراک یا مشارکت یک مسلمانی که معروف به مسلمان بوده باشد، در حکم به غیر بما انزل الله مطابقت نمی کند، و کسانی که به مطابقت این واقعیت و حالت قائل اند، نه دلیلی دارند و نه شبه دلیلی.

3- اما استدلال به مصلحت و این که مصلحت دلیل است، این برداشت نیز در غیرمحل و بی جا است. پس این موضوع را نیز بررسی می نمایم:

بعضی علمای اصول فقه مصلحت را مانند دلیل می‌دانند؛ لیکن ایشان عدم ورود امر و نهی شرع را در آن مورد شرط می‌گذارند. اما زمانی که امر و نهی شرع در آن مورد موجود باشد؛ پس مصلحت را اعتبار نمی‌دهند؛ بلکه آن‌چه در شرع وارد شده همان را اعتبار می‌دهند. هیچ یک از علمای معتبر اصول چنین نگفته‌اند: نصوصی که به وحی ثابت شده است، به چیزی که مصلحت آن را تقاضا می‌کند، تعطیل می‌شود.

شریعت اسلام سود(ربا) را طبق نصوصی که از وحی ثابت شده حرام گردانیده است، و زمانی که مصالح به گرفتن سود ایجاب کند، یقیناً شریعت آن را جواز نمی‌دهد؛ بلکه حرام و متروک می‌داند، و لیکن بعضی‌ها که بنام عالم چنین فتوی می‌دهند، فتوای‌شان مردود می‌باشد؛ زیرا با شریعت اسلام(وحی الهی) در تناقض قرار می‌گیرد و به همین سبب مردود است.

موضوع حکم به غیر آن‌چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده، نیز به شکل قطعی و مثل حرمت سود حرام می‌باشد؛ زیرا نصوص به طریق وحی در این مورد آمده است. در این جا برای حکم به مصلحت جای باقی نمانده است، پس در جایی که شریعت نباشد، مصلحت اعتبار دارد؛ نه برعکس آن.

بدین اساس، در این بحث آن عده از علمای اصول را که سهل‌انگاری کرده و مصلحت مرسله را اعتبار داده‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهیم، و حتی به اساس مذهب خودشان هم اجازه استدلال به مصلحت را ندارند. با آن‌که در حقیقت مصالح مرسله وجود و اعتبار ندارد؛ اما نزد آنانی که وجود دارد و به این نظر هستند که شرع بعضی امور را بدون آن‌که امر و نهی کرده باشد، ترک کرده است و گفته‌اند که ما مصلحت را در این جا بخاطر عدم موجودیت شرع استعمال می‌کنیم. حالآن‌که در حقیقت شریعت اسلام هیچ چیزی را بدون بیان حکم آن ترک نکرده است، بلکه حکم هرچیز را بیان نموده است. مثل این‌که گفته است:

﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾

[نحل: 89]

ترجمه: بیان کننده هرچیز.

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾

[انعام: 38]

ترجمه: فرو گذاشت نکرده‌ایم، در این کتاب هیچ چیزی را.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

[مائده: 3]

ترجمه: امروز دین شما را پوره و تکمیل کردیم، نعمت خود را برای تان به اتمام رسانیدم و اسلام را بحیث دین برای تان پسندیدم.

4- خلاصه مطلب این‌که اشتراک یا مشارکت در نظام‌های کفری و حکم به غیر آن‌چه الله متعال نازل کرده است، کفر می‌باشد؛ ولیکن این در صورتی است که حاکم به آن‌چه که به غیر بما انزل الله حکم می‌کند، معتقد باشد؛ اما وقتی که عقیده به آن حکم نداشته باشد، چنین شخص ظالم و فاسق محسوب می‌شود، چنان‌چه در آیات قرآن بیان شده است:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

[مائده: 44]

ترجمه: و کسانی که بر وفق آن چه الله (سبحانه و تعالی) نازل کرده حکم نکنند (و به غیر بما انزل الله عقیده داشته باشند)، آنان خود کافرانند.

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

[مائده: 45]

ترجمه: و کسی که بدان چه الله (سبحانه و تعالی) نازل کرده است، حکم نکند، او ظالم و ستمگر است.

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الفَاسِقُونَ﴾

[مائده: 47]

ترجمه: و کسانی که بر وفق آن چه الله (سبحانه و تعالی) نازل کرده حکم نکنند، پس آنان فاسق اند.

بناءً کسانی که می گویند اشتراک یا مشارکت مسلمانان در نظام هایی که حکم به غیر بما انزل الله می کنند، جواز دارد، هیچ نوع دلیل و حتی شبه دلیل هم ندارند، زیرا نصوص در منع این موضوع، قطعی الثبوت و قطعی الدلاله می باشند. امیدوارم این پاسخ به لطف الله سبحانه و تعالی مشکل شما را برطرف نموده باشد.

برادر شما عطاء ابن خلیل ابورشته

4 رجب 1435 هـ.ق

3 می 2014 م